**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه158– 18 /01/ 1398 حداد /مطلقه رجعیه** **/کتاب العده**

خلاصه مباحث گذشته:

استاد گرامی در بررسی سند روایت، به بحث پیرامون عبـدالله بن عبدالرحمن می‌پردازند.

**عبدالله بن عبدالرحمن**

دیروز به تناسب بحث از عبدالله بن عبدالرحمن به معجم رجال مرحوم آقای خویی مراجعه کردم تا ببینم چه کسانی از او نقل می‌کنند. مرحوم آقای خویی مفضّل بن عمر را جزء شاگردان عبدالله بن عبدالرحمن ذکر کرده‌اند. بعد در عناوین متحد با عبدالله بن عبدالرحمن اسنادی را دیدم و به نظرم رسید خوب است در مورد این اسناد صحبت کنیم.

**کلام مرحوم آقای خویی**

مرحوم آقای خویی سه عنوان را که با هم متحد هستند آورده‌اند: عبدالله بن عبدالرحمن خالی، عبدالله بن عبدالرحمن اصم و الاصم. عبد الله بن عبدالرحمن با اصم و بدون اصم در جلد دهم معجم رجال است. ایشان در قسمت آخر کتاب که راوی و مروی عنه را تعیین می‌کنند در ذیل عنوان عبدالله بن عبدالرحمن می‌فرماید: **روی عن حریز و روی عنه المفضّل بن عمر،** بعد آدرس می‌دهند. ایشان آدرس را بر اساس باب ذکر می‌کنند، ولی من آدرس را به صفحه و شماره حدیث می‌دهم تا راحت‌تر باشد. کافی جلد 3 صفحه 147 رقم 3؛ تهذیب جلد 1 صفحه 195رقم 863 و استبصار جلد 1 صفحه 209 رقم 735.[[1]](#footnote-1) سند در کافی به این شکل است و تهذیب و استبصار هم از کافی نقل کرده‌اند: **أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیُّ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ص لَا تُجَمِّرُوا الْأَکْفَانَ**.[[2]](#footnote-2) روایتی مفصل است.

ایشان در این روایت، قال و حدّثنا عبدالله بن عبدالرحمن را به مفضّل بن عمر بازگردانده است، در حالی که منهای جهاتی که بعد در مورد آن‌ها صحبت می‌کنم اگر بدون قرائن خارجی به این روایت نگاه کنیم، ظاهر بدوی‌اش این است که به مفضّل بن عمر برنمی‌گردد. چون می‌گوید و حدّثنا عبدالله بن عبدالرحمن. قبلاً یک طریق ذکر شده است و می‌خواهد طریق دوم را برای او ذکر کند. برای مفضّل بن عمر که هنوز طریق ذکر نکرده است.

شبیه این سند در سه جای دیگر کافی هم هست و در مجموع در چهار جای کافی همین روایت با مختصر تفاوتی وجود دارد. جالب این است که آقای خویی سه جای دیگر را دقیقاً برعکس این جا ارجاع داده‌اند.

مورد دیگر در کافی جلد 3 صفحه 217 رقم 6 است: **أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیُّ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ،** تا این جا عین قبل است، این جا عن ابی عبدالله7 اضافه دارد، **عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ وَ حَدَّثَنَا الْأَصَمُّ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ قَالَ أَمِیرُ**

**الْمُؤْمِنِینَ ص مُرُوا أَهَالِیَکُمْ بِالْقَوْلِ الْحَسَنِ عِنْدَ مَوْتَاکُمْ.**[[3]](#footnote-3) هر دو در مورد احکام میّت هستند.

این مورد را مرحوم آقای خویی به این صورت اشاره کرده‌اند: **روی عن حریز و روی عنه احمد بن محمد الکوفی.**[[4]](#footnote-4) مرجع ضمیر **قال و حدثنا** را احمد بن محمد کوفی قرار داده‌اند. در این سند به اول سند برگردانده‌اند، ولی در سند قبلی که تقریباً عین این سند است به آخر سند برگردانده‌اند. در حالی که اگر برعکس می‌کردند بهتر بود، زیرا این **قال و حدثنا الاصم** را می‌شود به مفضّل بن عمر زد، چون مفضّل بن عمر عن ابی عبدالله7 در آن ذکر شده است. بنابراین می‌گویید مفضّل بن عمر هم مستقیم و هم باواسطه عن ابی عبدالله7 همین مطلب را نقل کرده است. به غرابت مطلبش کاری ندارم، ولی از لحاظ لفظی امکان آن هست.

مورد سوم و چهارم این سند است: **أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیُّ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ7 وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ7 زُورُوا مَوْتَاکُمْ.**[[5]](#footnote-5) این حدیث هم درباره احکام میّت است. مورد چهارم نیز فی الجمله به مرگ مربوط است. **قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ص لِأَصْحَابِهِ إِذَا لَقِیتُمْ عَدُوَّکُمْ فِی الْحَرْبِ.**[[6]](#footnote-6) می‌فرمایند وقتی در جنگ با دشمن برخورد می‌کنید چه دعایی بخوانید. همه این‌ها فی الجمله به مرگ و کشتار مربوط است. فعلاً غرض من این وجه نیست. مرحوم آقای خویی دو مورد اخیر را نیز به احمد بن محمد کوفی برگردانده‌اند.[[7]](#footnote-7)

معجم رجال الحدیث آقای خویی بهترین کتابی است که از میان شیعه و سنی در تعیین راوی و مروی عنه نگاشته شده است. به عنوان قول اهل خبره دارم می‌گویم. کتابی که به این خوبی و منظّم راوی و مروی عنه‌ها را تعیین کند و آدرس دقیق و حساب‌شده بدهد، در میان شیعه و سنی نظیر ندارد. ولی گاهی اشتباهاتی نیز در آن رخ داده است. ما در برنامه درایه النور سعی کردیم که از تجربه مرحوم آقای خویی استفاده کنیم و با بعضی نکاتی که در این جلسه هم اشاره می‌کنم، بعضی از نواقصی که در کار مرحوم آقای خویی رخ داده است -که طبیعی است و در کار بکر و نوآورانه‌ای که کرده‌اند، این جور اشکالات نسبت به حجم کار خیلی کم است- رفع کنیم.

مرحوم آقای خویی قسم خورده بوده‌اند که روزی سه ساعت برای معجم رجال الحدیث وقت صرف کنند. در همین جلسه‌ای که برای معجم رجال الحدیث تشکیل شده بوده است برای ایشان خبر می‌آورند که پسرتان

تصادف کرده است، ایشان می‌فرماید چه شد، می‌گویند تمام کرد، در آن روز هم سه ساعت کارشان را انجام دادند تا بتوانند به سرانجام برسانند. آقای خویی در نظم و پشتکار جزء آدم‌های کم‌نظیر بودند.

**بررسی اسناد**

حالا این سندها را می‌خواهیم بررسی کنیم. برای تعیین مرجع ضمیر در این جور موارد، دنبال این که «ظاهر این است» یا «ظاهر آن است» نگردید. این به جایی وصل نیست. حاج آقا می‌فرمود با آقایی در مورد یک روایت بحث می‌کردیم، آن آقا می‌گفت ظاهرش این معنا است و ما برعکس می‌فهمیدیم، ولی او می‌گفت که ظاهرش این معنا است و شاهدی هم اقامه نمی‌کرد که چرا ظاهرش این است. ما می‌ماندیم که چطور بحث کنیم. در خصوص بحث‌های سندی، «ظاهرش این معنا است» یا «ظاهرش آن معنا است» بدتر نیز است. چون در متن گاهی تناسبات حکم موضوع آدم را به یک معنا رهنمون می‌شود.

مطلب عمده نکته‌ای است که مرحوم آقای بروجردی داشتند و در مقدمه اشاره کرده‌اند که به نظرم رسید که از این روش برای تشخیص راوی‌ها غفلت شده است و آن هم ترتیب الاسانید و راوی و مروی عنه است و به این سبب ترتیب الاسانید را نوشتم. بهترین روش برای شناخت اسناد از جهات مختلف، تعیین مرجع ضمیر، تعیین نحوه تسلسل اسناد و مانند آن، بحث اسناد مشابه است. مثلاً در روایت اول که عن المفضّل بن عمر است، ذکر نشده است که مفضّل بن عمر از چه کسی نقل می‌کند و گفته است **قال و حدثنا عبدالله بن عبدالرحمن** تا آخر. آن سه سند دیگر مشخّص می‌کنند که مفضّل بن عمر از ابی عبد الله7 نقل می‌کند. البته در هر چهار روایت یک مشکل دیگر وجود دارد که باید از راه دیگری در صدد حل آن برآییم. مشکل این است که راوی از عبدالله بن عبدالرحمن که در یک جا با **الاصم** از او یاد شده است و یک جا عبدالله بن عبدالرحمن اصم، کیست.[[8]](#footnote-8)

از عبدالله بن عبدالرحمن چه کسی نقل می‌کند؟ آقای خویی یک جا به مفضّل بن عمر زده‌اند. مفضّل بن عمر هیچ جا از عبدالله بن عبدالرحمن روایت ندارد. یک جا به احمد بن محمد بن کوفی زده‌اند. او هم هیچ جا از عبدالله بن عبدالرحمن اصم روایت ندارد. عناوینی که در سند هستند یعنی ابن جمهور، أبیه و محمد بن سنان هم هیچ جا از عبدالله بن عبدالرحمن روایت ندارند.

یک سند دیگر وجود دارد که ممکن است به ما برای حل این سند کمک کند. آن سند در کافی جلد 2 صفحه 396 رقم 3 است.

سند چنین است: **الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ.** در کافی چاپ اسلامیه معلی بن محمد افتاده است. این معلی بن محمد در بعضی از مخطوطاتش هست. درستش این است: الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن محمد بن جمهور. **عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ.**[[9]](#footnote-9) این جا چون **محمد عن** در سند تکرار شده است، قلم از **محمد عن** که بعد از **حسین بن محمد** است، به **معلی بن محمد عن** پرش کرده و باعث شده است که **معلی بن محمد عن** از سند حذف شود. این جا فی الجمله این احتمال وجود دارد که **معلی بن محمد** اضافه شده باشد، چون **حسین بن محمد** از **معلی بن محمد** خیلی روایت دارد، ولی احتمال قوی‌تر و

طبیعی‌تر منهای جهات خارجی که بعد عرض می‌کنم این است که این جا **معلی بن محمد** افتاده است. این جا احتمال سقط طبیعی‌تر است.

مؤیّد احتمال سقط، روایت دیگری است که در بحث ما مفید است. در مختصر البصائر روایت به این شکل وارد شده است: **الْمُعَلَّی‏ بْنُ‏ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِیُ‏، عَنْ‏ مُحَمَّدِ بْنِ‏ جُمْهُورٍ، عَنْ‏ عَبْدِ اللَّهِ‏ بْنِ‏ عَبْدِ الرَّحْمَنِ‏ الْأَصَمِ.**[[10]](#footnote-10) بعد از همان روایت کافی یک روایت وجود دارد که می‌فرماید: **عنه عن ابن جمهور عن سلیمان بن سماعه.**[[11]](#footnote-11) به نظر می‌رسد که باید این ابن جمهور همان محمد بن جمهور باشد که در سند قبلی وارد شده است. ما این دو را که کنار هم بگذاریم می‌گوییم مراد از ابن جمهور محمد بن جمهور است، بنابراین در سند مورد بحث ما هم که یک ابن جمهور وارد شده است، محمد بن جمهور مراد است، بنابراین راوی از عبدالله بن عبدالرحمن، محمد بن جمهور است. ممکن است که این احتمال بدوی در این سند به ذهن خطور کند. ولی مشکل این است که آیا اگر در یک مورد مراد از ابن جمهور محمد بن جمهور باشد، دلیل بر این است که در جای دیگر هم مراد از ابن جمهور محمد بن جمهور است؟ نه، ممکن است مراد از ابن جمهور کسی دیگر باشد.[[12]](#footnote-12)

در کافی جلد 1 صفحه 193 دو روایت هست. روایت اول این است: **الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ**[[13]](#footnote-13) و سند ادامه پیدا می‌کند. روایت دوم این است: **عَنْهُ عَنْ مُعَلًّی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ.**[[14]](#footnote-14) عنه عن معلی عن محمد بن جمهور عن سلیمان بن سماعه دقیقاً شبیه همین سند ما است و فقط به جای ابن جمهور آن جا محمد بن جمهور ذکر شده است. این سند را با سند قبلی مقایسه کنید. در سند اول **معلی بن محمد** بود، در سند بعدی معلی خالی است.

یکی از نکاتی که باعث می‌شود گاهی ویژگی‌های راوی را حذف کنند و در اوصاف و مشخصات راوی اختصار رخ بدهد، اعتماد به سندهای قبلی است. گاهی چون در سند قبلی اسم راوی به طور کامل با مشخصات ذکر شده است، در سند بعدی آن مشخصات را حذف می‌کنند. مثلاً سند قبلی این است: محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب. سند بعدی این گونه می‌شود: محمد عن احمد عن ابن محبوب. گاهی در مصدر متأخر، این سند دوم از سند اول جدا می‌شود و ما به مشکل برمی‌خوریم که محمد کیست، احمد کیست و ابن محبوب کیست.

قرینه برای این که مراد از ابن جمهور در آن سند محمد بن جمهور است، یکی همین روایت کافی جلد 1 صفحه 393 است و دیگر این که محمد بن جمهور از سلیمان بن سماعه مکرر روایت دارد. در تفسیر قمی جلد 2 صفحه 368 ذیل سوره شوری؛ بصائر الدرجات صفحه 477 رقم 13 و صفحه 494 رقم 12؛ کافی جلد 1 صفحه 193 رقم 2 و با قید العمی (محمد بن جمهور العمی) در مختصر البصائر چاپ مشتاق مظفر صفحه 55

رقم 18 ذکر شده است. بنابراین تقریباً روشن است که مراد از ابن جمهور در روایت محمد بن جمهور است.

ولی بحث در مورد این است که اگر در یک مورد مراد از ابن جمهور محمد بن جمهور بود که علت آن هم اعتماد به سند قبل است، آیا دلیل بر این است که در سایر جاها مراد همین است. ممکن است سایر جاها ابن جمهور به کسی دیگر منصرف باشد و در این یک مورد خاص به قرینه سند قبل بر خلاف انصراف ناشی از طبیعت، مطلبی را ذکر کرده باشند. بنابراین از این که در یک جا مراد محمد بن جمهور است استفاده نمی‌شود که در سایر جاها هم او مراد است.

یکی از شیوه‌هایی که در قدیم خیلی مرسوم بوده است اختصار در نسب است، به خصوص در عنوان‌های ابن دار. مثلاً در مورد ابن طاووس، ممکن است طاووس جد پنجم و ششم ایشان باشد. مثال دیگر ابن بابویه است که هم به مرحوم صدوق ابن بابویه می‌گویند و الآن در تهران بقعه ابن بابویه برای محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه است و هم ابن بابویه که در قم هست که پدر است و علی بن حسین بن موسی بن بابویه است. بابویه جد چندم این دو بزرگوار است.[[15]](#footnote-15)

**نسبت به جد**

در مورد ابن جمهور این احتمال وجود دارد که مراد از ابن جمهور نسبت به جد باشد. در ابن جمهور حتماً نخوابیده است که باید جمهور پدر ابن باشد. مرحوم آقای خویی در معجم رجال الحدیث کسی را به نام جمهور بن احمر عجلی ترجمه کرده‌اند که نامش در رجال شیخ در باب اصحاب الصادق7 آمده است.[[16]](#footnote-16) بعد ایشان فرموده است که این جمهور بن احمر عجلی در اسنادی وارد شده است. در اسناد، همه مواردی را که ابن جمهور عن أبیه است، أبیه را جمهور گرفته‌اند و گفته‌اند شخصی به نام جمهور در کتب رجال نداریم، مگر جمهور بن احمر عجلی که این هم باید او باشد و با او تطبیق داده‌اند. در حالی که هیچ دلیلی ندارد که این گونه باشد.

در یک مورد دیگر ایشان کسی را در باب القاب به نام قولویه ترجمه می‌کنند و در مواردی که ابن قولویه عن أبیه است، أبیه را قولویه گرفته‌اند. البته آن جا ایشان به این توجه کرده‌اند که این ابن قولویه همین صاحب کامل الزیارات است و اسم او جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه است که خیلی وقت‌ها به عنوان جعفر بن محمد بن قولویه از او یاد می‌شود. بنابراین ابن قولویه که جعفر بن محمد بن قولویه است، باید پدرش محمد بن قولویه باشد. آقای خویی تحت عنوان قولویه او را ترجمه کرده‌اند، ولی در آخر نوشته‌اند تقدمت ترجمته به عنوان محمد بن قولویه.[[17]](#footnote-17) در عنوان قولویه آورده‌اند، بعد نوشته‌اند که تقدمت ترجمته به عنوان محمد بن قولویه. نوعی ناسازگاری در کلام مرحوم آقای خویی رخ داده است. علتش این است که بحث «نسبت به جد» در کلام مرحوم آقای خویی خیلی جدی گرفته نشده است.

اصلاً بحث نسبت به جد در کلمات کسانی که در بحث‌های رجالی خیلی خرد نبوده‌اند، خیلی جدی گرفته نمی‌شده است. مرحوم آقای صدر در بحث اخبار علاجیّه در یک روایت معروف و خیلی مهم در بحث تعادل و تراجیح به تناسب وارد بحث از خاندان و افراد مختلف منسوب به محمد و علی ابنی علی بن عبد الصمد شده‌اند و شجره‌نامه‌ای در مورد این خاندان تهیه کرده‌اند. اصل این شجره‌نامه ناشی از غفلت از یک نکته مهم رجالی است که چون این نکته مکتوب نیست خیلی وقت‌ها افراد متوجه آن نیستند، ولی کسانی که در بحث‌های رجالی خبره هستند از ابتدا به این نکات توجه دارند و آن بحث نسبت به جد است. ایشان در آن جا یک عبدالصمد جد و یک عبدالصمد نوه و شجره‌نامه خاصی درست کرده‌اند. من در جلد پنجم بحث اصول آن شجره‌نامه را مفصل آورده‌ام. مرحوم آقا شیخ بزرگ و مرحوم حاجی نوری به محض این که به بعضی از این عناوین رسیده‌اند، هر دو گفته‌اند که این‌ها نسبت به جد است. علتش این است که این‌ها خبره فن هستند و سال‌ها در این کارها استخوان خرد کرده‌اند، ولی مرحوم آقای خویی اواخر عمر وارد بحث‌های رجالی شده‌اند و احیاناً به بعضی از ظرافت‌های بحث‌های رجالی توجه نکرده‌اند. یکی از ظرافت‌های بحث رجالی همین بحث نسبت به جد است. امروز دیدم حاج آقا در بحث اصولشان بحثی داشتند در مورد این که علی بن محمد بن شیره با علی بن شیره یکی است یا نیست. مرحوم آقای خویی فرموده است یک شیره داریم که پسری به نام علی و یک نوه هم به نام علی داشته است. شیخ طوسی در یک جا توثیق و یک جا تضعیف کرده‌اند. می‌فرماید توثیق مربوط به عمو است و تضعیف مربوط به نوه است. چون بحث نسبت به جد برایشان جدی نیست، بحث را به سمت و سوی دیگری سوق داده‌اند.

در مواردی مانند بحث ابن جمهور، مرحله اول بحث تعیین اطراف تردید است. چند نفر هستند که اطراف تردید هستند؟ وقتی اطراف تردید را جمع‌آوری کردیم، ممکن است آرام آرام پیش برویم و بعضی از این اطراف تردید را بدانیم که بر این ابن جمهور قابل تطبیق نیستند. ببینیم عنوان ابن جمهور در مورد چه کسانی می‌تواند صادق باشد. بعد ببینیم آیا قرائنی بر تشخیص مراد از این ابن جمهور داریم یا نداریم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج10، ص483. و روى عن حريز و روى عنه المفضل بن عمر. الكافي: ج 3، ك 3، ب 21، ح 3، و التهذيب: ج 1، ح 863، (الإستبصار: ج 1، ح 735). [↑](#footnote-ref-1)
2. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص147. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص لَا تُجَمِّرُوا الْأَكْفَانَ وَ لَا تَمْسَحُوا مَوْتَاكُمْ بِالطِّيبِ إِلَّا بِالْكَافُورِ فَإِنَّ الْمَيِّتَ بِمَنْزِلَةِ الْمُحْرِمِ. [↑](#footnote-ref-2)
3. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص217. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ وَ حَدَّثَنَا الْأَصَمُّ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص مُرُوا أَهَالِيَكُمْ بِالْقَوْلِ الْحَسَنِ عِنْدَ مَوْتَاكُمْ فَإِنَّ فَاطِمَةَ س لَمَّا قُبِضَ أَبُوهَا ص أَسْعَدَتْهَا بَنَاتُ هَاشِمٍ فَقَالَتِ اتْرُكْنَ التَّعْدَادَ وَ عَلَيْكُنَّ بِالدُّعَاءِ. [↑](#footnote-ref-3)
4. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج23، ص317. الأصم: روى عن حريز و روى عنه أحمد بن محمد الكوفي، الكافي: ج 3، ك 3، ب 79، ح 6. [↑](#footnote-ref-4)
5. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص229. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ7 وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ7 زُورُوا مَوْتَاكُمْ فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ وَ لْيَطْلُبْ أَحَدُكُمْ حَاجَتَهُ عِنْدَ قَبْرِ أَبِيهِ وَ عِنْدَ قَبْرِ أُمِّهِ بِمَا يَدْعُو لَهُمَا. [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص42. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ7 وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص لِأَصْحَابِهِ إِذَا لَقِيتُمْ عَدُوَّكُمْ فِي الْحَرْبِ فَأَقِلُّوا الْكَلَامَ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ فَتُسْخِطُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ تَسْتَوْجِبُوا غَضَبَهُ وَ إِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ إِخْوَانِكُمُ الْمَجْرُوحَ وَ مَنْ قَدْ نُكِلَ بِهِ أَوْ مَنْ قَدْ طَمِعَ عَدُوُّكُمْ فِيهِ فَقُوهُ بِأَنْفُسِكُمْ. [↑](#footnote-ref-6)
7. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج10، ص486. و روى عن حريز و روى عنه أحمد بن محمد الكوفي. الكافي: ج 3، ك 3، ب 85، ح 10، و ج 5، ك 1، ب 15، ح 5. [↑](#footnote-ref-7)
8. پاسخ سؤال: احتمال مفضّل بن عمر به دلیل سند اول منتفی است، ولی منهای آن، در سه سند دیگر احتمال دارد که خود مفضّل بن عمر نیز ذاتاً منهای جهات خارجی و طبقه راویان نقل کند. اگر مرحوم آقای خویی در مورد سند دوم، سوم و چهارم مفضّل بن عمر را راوی می‌گرفت، جا داشت، ولی سند اول این طور نیست. [↑](#footnote-ref-8)
9. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص396. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ص قَالَ قَالَ: إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهِي وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي وَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ اعْتَرَضَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا الِاعْتِرَاضُ قَالَ الِالْتِفَاتُ وَ إِذَا رَكَعَ رَبَضَ يُمْسِي وَ هَمُّهُ الْعَشَاءُ وَ هُوَ مُفْطِرٌ وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ النَّوْمُ وَ لَمْ يَسْهَرْ إِنْ حَدَّثَكَ كَذَبَكَ وَ إِنِ ائْتَمَنْتَهُ خَانَكَ وَ إِنْ غِبْتَ اغْتَابَكَ وَ إِنْ وَعَدَكَ أَخْلَفَكَ. [↑](#footnote-ref-9)
10. مختصر البصائر، حسن بن سليمان بن محمد حلی، ص179. الْمُعَلَّى‏ بْنُ‏ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُ‏، عَنْ‏ مُحَمَّدِ بْنِ‏ جُمْهُورٍ، عَنْ‏ عَبْدِ اللَّهِ‏ بْنِ‏ عَبْدِ الرَّحْمَنِ‏ الْأَصَمِ‏، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ مُقَرِّنٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ7 يَقُولُ: «جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ‏ وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ‏ فَقَالَ: نَحْنُ الْأَعْرَافُ (نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ، وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ) الَّذِينَ لَا يُعَرِّفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ غَيْرَنَا، وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ، وَ لَكِنْ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ، وَ صِرَاطَهُ، وَ سَبِيلَهُ، وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ، فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا، فَإِنَّهُمْ‏ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ‏، وَ لَا سَوَاءٌ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ، وَ لَا سَوَاءٌ مَنْ ذَهَبَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ، ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونٍ كَدِرَةٍ يَفْرُغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عُيُونٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ». [↑](#footnote-ref-10)
11. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص396. عَنْهُ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ بَحْرٍ رَفَعَهُ مِثْلَ ذَلِكَ وَ زَادَ فِيهِ إِذَا رَكَعَ رَبَضَ وَ إِذَا سَجَدَ نَقَرَ وَ إِذَا جَلَسَ شَغَرَ. [↑](#footnote-ref-11)
12. پاسخ سؤال: یکی از صوری که مشخصات یک سند را حذف می‌کنند به اعتماد سند قبلی است. [↑](#footnote-ref-12)
13. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص193. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا7 يَقُولُ الْأَئِمَّةُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ. [↑](#footnote-ref-13)
14. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص193. عَنْهُ عَنْ مُعَلًّى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ7 الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عُرِفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِهِمُ احْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ. [↑](#footnote-ref-14)
15. سابق اسم خیابان زنبیل آباد، شیخ صدوق بود. بعد اسمش را عوض کردند و شهید صدوقی گفتند. موقعی که نامش شیخ صدوق بود، تناسب جالبی داشت. در تاریخ قدیم قم یکی از آسیاب‌های قم آسیاب بابویه در زنبیل‌آباد ذکر شده است. به احتمال زیاد باید جد همین شیخ صدوق باشد. اسم زنبیل آباد در تاریخ قدیم قم هست. بعد اسمش را خراب کردند و استظهار ما را هم به هم زدند. [↑](#footnote-ref-15)
16. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج4، ص146. 2357 - جمهور بن أحمر العجلي: مولاهم، من أصحاب الصادق7. رجال الشيخ (66). [↑](#footnote-ref-16)
17. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج23، ص133. 15431 - قولويه: روى عن أحمد بن إدريس و روى عنه ابنه أبو القاسم، التهذيب: الجزء 4، باب أفضل الفطرة و مقدار القيمة، الحديث 249. و روى عن سعد و روى عنه ابنه، التهذيب: الجزء 6، باب من الزيادات في القضايا و الأحكام، الحديث 837. و روى عن سعد بن عبد الله و روى عنه ابنه، التهذيب: الجزء 4، باب أفضل الفطرة و مقدار القيمة، الحديث 251، و الإستبصار: الجزء 2، باب إخراج القيمة، الحديث 166، و فيه: أبو القاسم جعفر بن محمد و التهذيب: الجزء 6، باب من الزيادات في القضايا و الأحكام، الحديث 836، و الإستبصار: الجزء 3، باب من يجوز حبسه في السجن، الحديث 154. و روى عنه ابنه أبو القاسم، التهذيب: الجزء 6، باب البينات الحديث 709، و الإستبصار: الجزء 3، باب ما يجوز شهادة النساء فيه الحديث 77، و فيه: جعفر بن محمد. و روى عن عبد الله بن جعفر الحميري و روى عنه ابنه أبو القاسم، التهذيب: الجزء 6، باب من الزيادات، الحديث 824. أقول: هذا هو محمد بن قولويه الذي تقدمت ترجمته. [↑](#footnote-ref-17)